

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا
وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيٍّ
بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنفُورَ قَوْزَا
عَظِيمًا

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمِ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَتَابَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

در آستانه‌ی شهادت مولایمان حضرت ابا محمد حسن بن علی المجتبی (س) هستیم که
بحسب بعضی نقل‌ها که بعضی از بزرگان هم بیشتر تقویت می‌کنند آن را فردا هست؛ حالا
این صلوات خاصی آن وجود مبارک را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم؛ البته می‌دانید که امام
حسن و امام حسین (س) سیدی شباب اهل الجنة قسمتی از صلوات‌ها، زیارت‌ها ممزوجاً
برای آن بزرگواران انشاء شده است در اثر آن اتحاد و ارتباط تنگاتنگ است که بین این دو
امام معصوم و برادر هست. حالا این صلوات خاصه هم که الان می‌خواهیم قرائت کنیم
همین جور است، فلذا یک مقداری حالا تفصیل دارد چون برای هردو بزرگوار است.
می‌بخشید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَبْدَيْكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابْنَيْ رَسُولِكَ وَ سِبْطَيْ الرَّحْمَةِ وَ
سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلَادِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى الْحَسَنِ بْنِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمِيرُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ عِشْتَ
مَظْلُومًا وَ مَضَيْتَ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الرَّكِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ بَلِّغْ
رُوحَهُ وَ جَسَدَهُ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجَاةِ وَ السَّلَامِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ
عَلِيٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ قَتِيلِ الْكَفَرَةِ وَ طَرِيحِ الْفَجْرَةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ مُوقِفًا أَنَّكَ أَمِيرُ اللَّهِ وَ ابْنُ
أَمِينِهِ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَ مَضَيْتَ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِتَارِكَ وَ مُنْجِرٌ مَا وَعَدَكَ
مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِطْهَارِ دَعْوَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ جَاهَدْتَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً
خَدَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَلْبَسَتْ عَلَيْكَ وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّنْ أَكْذَبَكَ وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّكَ وَ
اسْتَحَلَّ دَمَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ خَاذِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ
مَنْ سَمِعَ وَاعَيْتَكَ «385» فَلَمْ يُجِبْكَ وَ لَمْ يَنْصُرْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَى نِسَاءَكَ أَنَا إِلَى اللَّهِ

مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ يَمَّنْ وَالَاهُمْ وَ مَالَاهُمْ وَ أَعَاتَهُمْ عَلَيْهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ الْأَيَّامَةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ
التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَشْهَدُ أَنَّيْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ
يَمْنَرَلَيْكُمْ مُؤَقِّنٌ وَ لَكُمْ تَأْيِغٌ بِذَاتِ تَغْيِيسٍ وَ شَرَائِعَ دِينِي وَ حَوَائِمَ عَمَلِي وَ مُنْقَلَبِي فِي دُنْيَايَ
وَ آخِرَتِي» اللهم صل على محمد و آل محمد.

بحث در تنبیه چهارم بود. در تنبیه چهارم اصل مطلبی که مورد بحث هست این است که
در مواردی که مانعی از جریان اصل در بعض اطراف علم اجمالی وجود نداشته باشد اصل
جاری می‌شود؛ چه بنا بر مبنای کسانی که می‌گویند تنجز در اطراف علم اجمالی فقط
بخاطر تساقط اصول و این که مرخصی نداریم هست کما علیه المحقق الخوئی، و علم
نقشی ندارد. یا این که گفته بشود علم نقش دارد اما به نحو اقتضاء است نه علت تامه؛
فلذاست اگر اصل جاری بشود آن مقتضی متقضا را به دنبال ندارد، تنجز نمی‌آورد؛ و اگر
اصل جاری بشود این اصل قهراً مانع مقتضای آنی که علم باشد مقتضای خودش را نخواهد
داشت. و چه بنا بر مسلک محقق نائینی که ایشان قائل است به این که علم علت تامه
است، اما للشارع این هست این

س: آقایان می‌خواستید بفرمایید؟

ج: نه نائینی دارد.

اما للشارع این هست که جعل بدل کند و به جای آن تکلیف منجز واقعی که تنجزش مسلم
است بگوید این را اگر انجام دادی من به جای آن قبول می‌کنم. حالا این تصویرش درست
است یا نه، در محل خودش هست دیگر. علی هر سه مسلک که ما البته در بحث سابق
تقویت کردیم همان تعلیقی را و اقتضائی را. اگر مانعی از جریان اصل در بعض اطراف
نباشد می‌گوییم اشکالی ندارد اصل جاری می‌شود. حالا سؤال این است، سؤالی که در
این جا مطرح است این است که آیا نبودن مانع مطلقاً و فی کل الصور المتصوره این
خاصیت را دارد که اصل جاری می‌شود؟ و یا این که فرق می‌کند موارد و صور؟ برای
تحقیق مقام در دو مقام بحث می‌شود، مقام اول در مواردی است که ما در مقام اثبات
حکم و ثبوت حکم و تنجز حکم هستیم و مقام ثانی در جایی است که در مقام اسقاط
تکلیف هستیم و سقوط تکلیف، فالبحت فی مقامین، المقام الاول آن جایی که با علم
اجمالی می‌خواهیم ثبوت تکلیف را و گردن‌گیر شدن اصل تکلیف را اثبات کنیم و مقام
ثانی جایی است که بعد از این که تکلیف منجز شد، گردن‌گیر شد در مقام سقوط ملاحظه
کنیم و محاسبه کنیم ببینیم که امر چگونه است.

اما نسبت به مقام اول که مقام ثبوت تکلیف باشد خب خودش سه صورت در آن متصور
است، تارةً این مواعی که جلوی جریان اصل را می‌گیرد در تمام اطراف و قهراً مجال
برای جریان در یک طرف یا بعض اطراف باقی می‌ماند گاهی سابق بر حدوث علم اجمالی
در نفس ما وجود دارد؛ و تارةً صورت دوم این است که مقارن با این علم اجمالی وجود
دارد؛ و آخری متأخر از علم اجمالی است. پس تارةً این مانع سابق است، تارةً مقارن
است، و ثالثه متأخر است. اما آن جایی که سابق است مثل این که شخص می‌داند این
کأس منتجس است یا برای انسان خیلی پیش می‌آید مثلاً اجلکم الله مرحوم شیخ استاد در
این جور مثال‌ها اجلکم الله قبلش می‌آورد؛ مثلاً فرض کنید که توی دستشویی فهمید که یک
قطره‌ای مثلاً بول چکید، آیا این افتاد توی توالت همان جایی که نجس است و این‌ها، یا به
لباسش؟ خب این جا علم اجمالی دارد که این قطره بالاخره اصاب إما به آن جایی که
نجس است و إما اصاب بثوبه. در این جا خب مانع از جریان اصل در یک طرف از این علم

اجمالی قبل از علم اجمالی من وجود دارد؛ یعنی جریان اصل نسبت به آن توالی و اینها معنا ندارد، چون یقین به نجاست آن دارم، شارع بیاید ترخیص بدهد بگوید این اشکال ندارد، این پاک است؟ پس بنابراین اصل در آن طرف که توالی باشد جاری نمی‌شود، مانع دارد؛ اما نسبت به لباس چی؟ مانعی وجود ندارد. بنابراین اصل در لباس استصحاب طهارت یا قاعده‌ی طهارت در لباس جاری می‌شود. و مانع قبل از این حدوث علم اجمالی در نفس شخص است مانع از قبل بود. و یا این‌که ظرف آبی وجود داشته که هیچ آب دیگری هم وجود نداشته و این شخص یک تشنگی و افری وجود دارد که مضطر به آشامیدن این آب است....

س: این مقام، مقام اثبات تکلیف ...

ج: بله؟ آره می‌خواهیم ببینیم اصلاً نسبت به آن قطره‌ای که آن نجاست اجتناب از آن نجاستی که این‌جا پرش کرد یا ...

س: اصل باید اثبات تکلیف بکند ...

ج: آره دیگر، می‌خواهیم ببینیم نسبت به او تنجری می‌آید، نسبت به آن قطره‌ای که یقین کردم اما به این جای متنجس یا نجس اصابت کرده یا به ثوب من، آیا اجتناب از آن قطره این‌جا تنجز پیدا می‌کند؟ ثبوت پیدا می‌کند چنین تکلیفی به گردن من ام لا؟

س: حالا چه اصل می‌خواهد معذور باشد چه می‌خواهد منجز باشد درست است؟ در مقام اجتناب عن النجس چه می‌خواهد اصل مثل این‌جا معذور باشد چه می‌خواهد منجز تکلیف باشد

ج: منجز باشد، ما می‌خواهیم ببینیم آن تکلیف فی البین که علم به آن، یعنی آن موضوعی که این‌جا پیدا شده یک اجتنابی این‌جا آمد و منجز شد ام لا؟

س: این‌جا اصل می‌آید تعذیر می‌کند دیگر تنجیز نمی‌کند دیگر ...

ج: اصل از آن طرف تنجیز می‌کند، خب جلوی چی را می‌گیرد؟ جلوی این‌که تنجیز این ...

س: تنجیز را می‌گیرد پس معذور است دیگر، حرفم همین است ...

ج: خب جلوی تنجیز را می‌گیرد دیگر آره معذور است بله، علم اجمالی در این‌جا منجز نیست.

یا این‌که ظرف آبی عرض کردم بوده که این اضطرار به آشامیدن آن داشته و استفاده‌ی از آن داشته؛ بعد یک مرتبه این هم علم برایش پیدا شد که یا این همین ظرف متنجس شد یا آن لباسش مثلاً متنجس شد؛ این‌جا هم نسبت به این مضطرّ الیه نمی‌شود شارع بفرماید که نسبت به این مضطرّ الیه نمی‌تواند شارع اصلی جاری بکند، چون اضطرار به آن وجود دارد. پس بنابراین اصل نسبت به ثوب بلا اشکال می‌شود و هكذا مثال‌های دیگر که آن روز پنج‌تا مثال زدیم دیگر یعنی در مصباح الاصول پنج‌تا مثال زدند. این مواردی که قبل از این‌که من علم اجمالی پیدا بکنم آن موانع جریان اصل در یکی از اطراف یا بعض اطراف، قبل از این علم اجمالی هم وجود داشته؛ این صورت اول.

صورت ثانیه این هست که خب در این‌جا در این صورت اول لا اشکال که در این‌جا

می‌گوییم بلکه اصل در آن طرف جاری نمی‌شود و در این طرف آخر اصل جریان پیدا می‌کند و لا مانع منه، پس در این موارد علم اجمالی تنجیز نمی‌آورد. چون اگر بگوییم تنجیز به این است که اصول تعارض کند تساقط کند که این‌جا این‌جوری نیست، تعارض و تساقط نکرده، اصل در بعض اطراف وجود دارد؛ اگر بگوییم علم اجمالی مقتضی برای تنجیز است و معلق است به این‌که شارع ترخیص ندهد. خب این‌جا اشکالی نیست ترخیص داده؛ اگر گفتیم جعل بدل هم می‌تواند بکند خب جعل بدل کرده با این. پس بنابراین در این صورت باید گفت که اصل جاری می‌شود و جلوی تنجیز علم اجمالی را می‌گیرد.

صورت ثانیه این بود که مقارن است، در همان موقعی که مثلاً در آن مثال اول دارد علم اجمالی پیدا می‌کند که یا این قطره‌ی بول چکید به این یا به لباسش، در همان موقع برایش همزمان علم پیدا می‌شود که این طرف الف نجس بوده یا نجس است. فرض کنید که علم اجمالی پیدا کرد که یا این قطره پرید به این جای فرش یا پرید به لباسش؛ همان موقعی که دارد این علم اجمالی را پیدا می‌کند اهل منزل گفتند این‌جا فرش بچه بول کرده بود، قبلاً این‌جا فرش بچه بول کرده بود؛ همزمان مقارناً علم اجمالی با علم به این‌که یک طرف از این علم اجمالی نجس است یا متنجس است معاً پیدا شد، این صورت هم لا اشکال در این‌که علم اجمالی منجز نمی‌شود، چرا؟ برای این‌که بالاخره اصل در آن طرف که جاری نمی‌تواند بشود، می‌دانم که متنجس است یا نجس است. پس جریان اصل در طرف آخر بلا معارض است و مشکلی ندارد. این صورت هم پس لا اشکال فیه.

انما الکلام در صورت سوم است که ابتداءً علم اجمالی حاصل شد، اصول هم در اطرافش جاری نمی‌توانست بشود و تعارض داشته و تساقط داشته، مثل این‌که علم اجمالی پیدا کرد یا این قطره چکید به لباسش یا این‌جا فرش؛ هر دو هم در محل ابتلاء او هستند دیگر، هم فرش محل زندگی‌اش هست، محل ابتلاء‌اش هست، هم لباسش محل ابتلاء‌اش هست؛ علم اجمالی پیدا کرد که این قطره یا به لباسش یا به این گوشه‌ی فرش چکید. خب در این‌جا بخواهد استصحاب بقاء طهارت در لباسش اجرا کند با استصحاب بقاء در آن گله‌ی فرش تعارض می‌کنید تساقط می‌کند، بخواهد قاعده‌ی طهارت جاری کند در لباسش با قاعده‌ی طهارت در آن تعارض می‌کند تساقط می‌کند؛ پس اصول در این‌جا متعارض هستند و متساقط، قهراً این علم اجمالی چی می‌شود؟ منجز می‌شود و آن تکلیف معلوم بالاجمال فی الیین تنجیز پیدا می‌کند، یعنی به مثابه‌ای می‌رسد که عدم امتثال او موجب استحقاق عقوبت است.

حالا کلام در این است اگر بعد از این‌که این تنجیز بدواً حاصل شد، برای جریان اصل در بعض از اطراف مانع ایجاد شد تالیاً که قهراً بگوییم خب حالا که مانع ایجاد شد پس آن طرف بلامانع است دیگر، تعارض اصول نمی‌شود اصل را در آن طرف جاری کنیم. در همین مثال که این علم برایش پیدا شد، بعد از یک ساعت، دو ساعت اهل بیتش و این‌ها خانه نبودند آمدند گفتند آقا این‌جا بچه بول کرده بود، همان‌جایی که مورد علم اجمالی‌اش واقع شده بود؛ خب در زمان حدوث علم اجمالی در نفس او اصل این‌جا بحث بود، این‌جا جریان یعنی مقتضی برای جریانش بود، موضوع برای جریانش بود فلذا جریانش در این و این تعارض می‌کردند تساقط می‌کردند در احدهما دون دیگری هم ترجیح بلامرجح بود می‌گفتیم نمی‌شود. اما حالا در مقام بقاء آیا می‌توانیم این‌جا بگوییم که الان جریان اصل در این‌جا که آمدند اهل منزل گفتند این‌جا بچه بول کرده بود که شارع نمی‌تواند ترخیص بدهد که.

س: قبل از علم اجمالی‌اش بول کرده بود

ج: بله؟

س: قبل از علم اجمالی

ج: آره دیگه،

س: یا بعدش؟

ج: نه قبلش، قبلش و این خبر نداشته؛ پس یک علم اجمالی برای او پیدا شد. آن موقعی که برای او علم اجمالی پیدا شد؛ بر او، جریان اصول در یک طرف نمی‌شد. چون موضوع داشت ولی به خاطر تعارض تساقط می‌کرد. در هر دو طرف مانع داشت. الان در مقام بقاء؛ مانع جریان در یک طرف از بین رفته؛ چرا؟ برای خاطر این که این طرفی که ثوب او هست خب حالت سابقه‌اش طهارت است استصحاب طهارت می‌کند آن طرف را که نمی‌تواند استصحاب طهارت بکند. الان آمدند خبر کردند که این نجس است، دیگر نمی‌تواند بگوید طاهر است که، نه به قاعده طهارت می‌تواند بگوید طاهر است نه به استصحاب می‌تواند بگوید طاهر است؛ هیچ کدام؛ پس بنابراین اصل در ثوب بلامعارض می‌شود. بله تا قبل از این که این خانواده این‌ها بیایند «یجب علیه الاجتناب» از هر دو، این‌ها که آمدند گفتند آقا این بچه بول کرده بود الان می‌گوید چی؟ می‌گوید خیلی خب، آن را که شارع نمی‌تواند بگوید قبلاً طاهر بوده استصحاب طهارت کن، یقین به خلاف داری یا حجت بر خلاف پیدا کردی، قاعده طهارت هم که نمی‌تواند بگوید چون «کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر» و من می‌دانم قذر است. پس آن طرف که اصل جاری نمی‌شود می‌ماند ثوب او، خب ثوب هم مستصحاب الطهاره هست هم اگر صرف نظر از آن بکنیم قاعده طهارت دارد، معارض هم که ندارد پس در مقام بقاء اشکال ندارد از این ثوب استفاده بکند

س: علم اجمالی تنجز پیدا کرده، بعد از تنجز علم اجمالی باز می‌تواند ...

ج: همین سؤال همین است. بله همین سؤال همین است. این بحث برای همین است که می‌گفتیم صور دارد؛ حالا این جا سؤال همین است.

پس در صورت اولی که مسبوق باشد لاشکال، در این صورت ثانی هم که مقارن هستند لاشکال، لاشکال به معنای چی؟ به معنای این که اصلی، آن اصل در آن طرفی که مانع ندارد جاری می‌شود معارض ندارد انما الکلام در این جا است که مانع بعد از علم اجمالی و تنجزآوری‌اش پدیدار شد.

س: استاد، علم به مانع یا خود مانع

ج: بله؟

س: ...

ج: فرقی نمی‌کند. نه، علم به مانع، آن که جلو را می‌گیرد علم به مانع است دیگه

س: ... چون اول باید... علم پیدا کند قبل از علم اجمالی ... چه طور می‌فرمایید علم

اجمالی‌اش اشتباه می‌کرده، تنجزآور نبوده،

ج: چرا؟

س: چون که مسبوق بر علم اجمالی‌اش الان فرض بگیر... این یک طرف خارج بوده از محل

ج: باید چه کارش کند؟

س: چون که آن طرف نجس بوده

ج: برای این آدم چه فرقی می‌کند؟ مانع واقعی که ...، برای این آدم بله، آن نجاست واقعی حالا فرض کنید یک چیزی واقعاً نجس است من خبر ندارم ولی حالت سابقه‌اش طهارت است. استصحاب جاری نمی‌شود؟ ما که به واقع کار نداریم. شارع دارد ترخیص ظاهری می‌دهد.

س: نه، بعد از این که فهمید ... استصحاب ...

ج: یعنی چه استصحاب نباشد مگر ارکانش تمام نبوده؟ یقین سابق شک ...

س: ادله اصل اطلاق دارد. بعد وقتی مانع می‌آید آن را می‌گیرد جلوی راه، هر موقع این مانع برطرف شد باز آن ادله جای خودش ...

ج: خب این فتوای شما است الان، ما هم همین حالا داریم طرح می‌کنیم ببینیم فتواها چه می‌شود؟

س: حاج آقا، اگر نماز خواند با لباسی که باید احتیاط می‌کرد یعنی قبل از این که متأخراً مانع ایجاد بشود نماز را خواند بعداً فهمید و دیگر می‌داند این طاهر است... آن نماز سابق را چه حکمی به آن دارد؟

ج: آن نماز؛ یعنی با آن که آن وقت می‌دانست متنجس است خواند؟

س: بله، بله

ج: یعنی باید اجتناب بکند؟

س: بله

ج: خب حالا این در خصوص طهارت مبنی بر این است همان طوری که آقای آخوند فرموده که آیا طهارت واقعی شرط صلاة است یا طهارت دُکری؟ اگر بگوییم طهارت دُکری؟ اگر بگوییم طهارت دُکری شرط صلاة این طهارت دُکری نداشته، بنابراین نمازش باطل است. این مبنی بر این است که مختار شما در باب طهارت چه باشد؟ حالا در این جا چه باید گفت؟ محقق خوئی قدس سره می‌فرماید در این جا دو قول است که آیا آن علم اجمالی ساقط می‌شود از تنجزآوری و منجزیت یا نه؟ ایشان می‌فرمایند که الاظهر هو السقوط، ولی قول ثانی که مقرر در همین جا، در پایین فرموده می‌فرماید این جا الاظهر عدم السقوط، این جا بین مقرر و مقرُّله اختلاف ایجاد شده، با این که این مقرر شهید رضوان‌الله علیه آقای آسید سرور معمولاً موافق است انظارش با مقرُّله

رضوان الله علیه، اما این جا از یک جاهایی است که، از موارد نادری است که مخالفت کرده، پس در مسئله دو قول است. قول اول که قول محقق خوئی رضوان الله علیه هست این است که ساقط می شود.

س: فی المسئلة قولان القول المنسوب للسید الخوئی محترم و مقام

ج: حالا فعلاً مصباح الاصول را عرض می کنیم

س: لا نفساً... الحاشیه غرضه ان یضیء رأیه شخصی او ...

ج: نه، فرموده «والذی خطر بالبال یا یخطر بالبال القاصر هو ان الاظهر عدم السقوط». «بالبال القاصر»

س: تتمه الکلام ... لانه

ج: به استاد اشکال می کنند می گویند که بعد نقض می کنند می گویند سیصرح ایشان در آن جا به این مطلب فلان. این حرف خود ایشان است نه این که حرف از مرحوم آقای خوئی باشد. آقای خوئی عدول نکردند. فرمایش ایشان این است. حالا هم خیلی مهم نیست که قائل کیست البته، «انظر الی ما قال» این هایش مهم نیست خیلی، می بینیم دلیل چیه، نحن ابناء الدلیل.

محقق خوئی قدس سره دلیل شان در این مسئله که می فرماید اظهر سقوط است، یعنی سقوط علم اجمالی از تأثیر و این که اصل جاری می شود. در همین مثالی که گفتیم الان بعد از این که آمدند منزل و گفتند این جا، این جای فرش که مورد علم اجمالی اش بود که یا این جای فرش آن قطره چکیده یا به لباسش؟ ایشان می فرماید بعد از این که آمدند گفتند آقا این جا نجس بوده یا متنجس بوده؛ دیگه این لباس را می تواند از آن استفاده کند. اصل در این لباس جاری است بلامعارضه، دلیل شان چیست؟ دلیل ایشان این هست که علم اجمالی و تنجیزی که علم اجمالی می آورد که دیگر بالاتر و داغ تر از علم تفصیلی نیست. یا بالاتر و داغ تر از آن جاهایی که ما حجت شرعیه بر یک چیزی داریم نیست. در این مواردی که ما علم تفصیلی داریم یا حجت شرعی داریم اگر در طال زمان و بعد از آن که آن قطع تفصیلی را داشتیم یا آن حجت شرعیه را داشتیم آن از بین رفت خب دیگر اثر ندارد. از بین رفت دیگه، این جا هم همین جور است. توضیح ذلک؛ اگر شما علم تفصیلی داشتید که این لباس نجس نیست؛ قسم حضرت عباس می خوری که این لباس نجس است. بعداً مدتی گذشت شک ساری برای شما پیدا شد. یعنی شک تان سریان کرد به اصل، یعنی از اول هم درست بود. ما بی خود یقین پیدا کردیم. گاهی این جوری می شود دیگر انسان، یک چیزی یقین دارد بعدها شک برایش چیز می شود که اصلاً آن موقع درست بود که چنین یقینی پیدا کردیم؟ به این می گویند شک ساری دارد، در مقابل شکّی که در استصحاب داریم که شکّ در بقاء است؛ یعنی سریان به اصل نمی کند، آن هنوز سر جای خودش یقین به آن داریم، در بقاء آن شکّ می کنیم. ولی گاهی نه، شکّ ما می خورد به همان جایی که علم داشتیم. حالا فرض که شکّ ساری پیدا شود؛ آیا در این جا از شما سؤال می کنیم؟ اگر شکّ ساری پیدا شد آیا این جا باید اجتناب کند از این لباس؟ می گوید آقا ما یک موقعی، حالا شاید هم چند سال یقین داشتیم این فرش نجس است، چندین سال اجتناب می کردیم از آن، حالا شکّ کردیم اصلاً بی خود، به چه دلیل ما می گفتیم این نجس است؟ حالا این جا شما می گویند باید اجتناب کرد چون قبلاً علم تفصیلی داشتیم؟ نه،

می‌گوییم از بین رفته دیگه، الان که علم نداری، خب حالا که علم نداری یا قاعده طهارت جاری می‌کنی یا برائت جاری می‌کنی، اصول مرخصه جاری می‌شود. یا به قول ایشان قبلاً علم نداشتی، حجت شرعیه داشتی، مثلاً یک آدمی را عادل می‌دانستی؛ خب صلاة پشت سر او می‌خواندی، کارهایی که به عادل، عدال در آن شرط است در رابطه با او انجام می‌دادی، چرا؟ علم وجدانی نداشتی، بینه قائم شده بود که این آقا عادل است. الان در مقام بقاء نسبت به عدالت خود این بینه شک کردید، نسبت به عدالت بینه شک کردید یا علم به عدم پیدا کردی که نه بابا! این‌ها عادل نبودند ما خیال کرده بودیم. حالا این جا باید آثار عدالت را بر این آقا که آن بینه قائم شده بود بار کنی؟ نه، چون دیگه بینه‌ای نیست دیگه الان، در مقام بقاء بینه‌ای نیست. که این جا به نحو شبهه موضوعیه برای شما شک پیدا می‌شود که این آقا عادل است؟ این بینه درست است یا درست نیست؟ البته بعضی وقت‌ها شبهه موضوعیه است بعضی وقت‌ها هم یقین پیدا می‌کند دیگه، موضوع از بین می‌رود. گاهی هم ممکن است به نحو شبهه حکمیه باشد. مثلاً قبلاً خیال می‌کرده که بینه در تمام موارد حجت است. بلااستثناء، حالا اجتهداً أو تقلیداً چنین نظری داشته که بینه دو شاهد عادل همه جا حجت است. و بر اساس این عمل می‌کرده، بعد به نحو شبهه حکمیه برای او این شد، بینه آیا در این جا هم حجت است؟ مثلاً اگر در مثل ماه مبارک ...، یعنی شهادت به هلال؛ حالا چه ماه رمضان چه غیر رمضان، شهادت به هلال اگر دو شاهد عادل آمدند گفتند بله، ما دیدیم. اما این قدر افراد زیادی استهلال کردند؛ هیچ کس نگفت ما دیدیم. تفرداً بالرؤیه و بقیه نمی‌گویند، ما ندیدیم. خب این جا محل کلام است دیگه، بسیاری از بزرگان فرمودند که این جور جاها بینه حجت نیست. که متهم هستند این‌ها به حسب عقلانی به این که این‌ها یک تخیلی برای‌شان پیدا شده، یک چیزی است به نظرشان آمده که آره؛ یک دفعه این جا عرض کردم مثلاً برای آقایان حالا برای چیز اشکالی ندارد عرض می‌کنم. گفت که یک عده‌ای از بالاخره (اسم‌های‌شان را نمی‌برم) عده‌ای از بالاخره افاضه و بزرگان توی اتاق نشسته بودند؛ یکی از آن‌ها آمد بیرون و آمد داخل مثلاً گفت که (زمان انقلاب) گفت عکس امام توی کره ماه بود. عجب است! عکس امام توی کره ماه پیدا است، یکی دیگر آمد بیرون نگاه کرد؛ من که نمی‌بینم، آن یکی آمد؛ من که نمی‌بینم. آن چهارمی آمد گفت آره می‌بینم ولی عکس آقای خوئی است. خب معلوم می‌شود آن آقا که آدم عادل، به درد بخور، همه چیز ولی آن علاقه شدید به مرحوم امام قدس سره که یک واقعیتی است این گاهی این جوری ممکن است به ذهن بیاورد. حالا آن آقا هم که آن حرف را زده بود مقصود داشته البته آن هم نه این که دیده بود. علی‌ای حال پس بنابراین این عمل می‌کرده به این بیته‌ای که خیلی‌ها همان جا با این که نگاه می‌کردند و این‌ها شهادت ندادند ولی این خیال می‌کرده بینه مطلقاً حجت است. ولی بعداً به نحو شبهه حکمیه شک برای او پیدا شد که آیا واقعاً این جا حجت است و به ادله هم مراجعه کرد دید نمی‌تواند بگوید حجت است. خب در این موارد همه‌ی فقهاء، همه‌ی اصولیون می‌گویند چی؟ می‌گویند دیگه این بینه به درد نمی‌خورد. پس همان طور که زوال العلم التفصیلی موجب می‌شود که آن معلوم به آن علم تفصیلی دیگر تنجز نداشته باشد؟ یا زوال حجت شرعی چه به نحو شبهه در موضوع چه به نحو شبهه حکمیه باعث می‌شود که آن حکم سابقی که قام علیه الحجه؛ دیگه حجت نباشد، علم اجمالی هم بالاتر از آن که نیست دیگه، خب قبلاً علم اجمالی داشتیم. در اثر این علم اجمالی آن تکلیف معلوم بالاجمال منجز شده بود. الان چیه؟ این علم اجمالی را نداری دیگه.

س: دلیل، دلیل جدلی است دیگه؟ درست است؟

ج: بله؟

س: این دلیل که آقای خوئی اقامه می‌کنند دلیل جدلی است، با مبنای خودشان سازگاری ندارد. ... خودشان این نبود که آن چه که منجز است علم اجمالی است که بیایند حالا علم اجمالی را با علم تفصیلی قیاس کنند بگویند بالأولویه، وقتی در علم تفصیلی از تنجیز می‌افتد، این به درد آقای نائینی می‌خورد که بگوید اقتضائیه است.

ج: نه، حالا ادبیات‌مان را عوض می‌کنیم. ادبیات‌مان را عوض می‌کنیم.

س: این بیان از آقای خوئی است؟ ...

ج: بله، گفتند این جوری است. عیب ندارد. یک کمی با تغییر ادبیات، ایشان این جوری می‌فرماید.

می‌فرماید آقا! آن موقع که ما می‌گفتیم منجز است چون تعارض اصول می‌شد. الان که تعارض اصول نیست؛ آن چیزی که آن وقت سبب تنجیز می‌شد چه بود؟ این بود که شما مرخصی نداری چون تعارض اصول است. خب در طال زمان که تعارض اصول نیست. خب مرخص داری؛ پس نمی‌شود این حال را با آن حال یکی بگیری، بگویی آن منجز شده بود به خاطر تعارض اصول، الان هم بگوییم دیگر منجز است. حال فرق کرده آن چیزی که علت تنجیز در آن زمان بود این بود که مرخصی در بین وجود نداشت در اثر تعارض اصول، الان مرخص هست. در علم تفصیلی آن موقع منجز بود برای شما، چرا؟ چون علم تفصیلی به آن داشتی، برائتی نبود، چیزی نبود، الان که آن علم تفصیلی از بین رفته خب برائت است. یا استصحاب عدم تکلیف است یا هر چی، بالاخره جا به جا به حسب موارد، پس بنابراین چون تغییر پیدا کرده و آن مسبب آن تنجیز الان وجود ندارد بلکه بالعکس مأمن وجود دارد، مرخص وجود دارد، مستمسکی وجود دارد که با آن می‌شود تکیه کرد و به شارع عرض کرد که آقا من انجام دادم چون خودت فرمودی استصحاب بکن طهارت را، چون خودت فرمودی «کل شیء طاهر»، چون خودت فرمودی مثلاً «کل شیء حلال» و هکذا، این دلیل محقق خوئی رضوان‌الله علیه بر این هست که بگوییم بله، آن علم اجمالی از اثر ساقط می‌شود چون ما و ادبیات ایشان این است که ما برای خود علم که ارزشی قائل نبودیم؛ یعنی بگوییم خود علم باعث می‌شود بلکه آن اثری که بود مال مرخصات بود که جاری نمی‌شد در اطراف، تعارض داشتند، تساقط کردند جاری نمی‌شد. الان در طال زمان وضع عوض شده، پس می‌گوییم علم اجمالی ما منجز نیست و شما می‌توانید به آن جایی که اصل جاری می‌شود مرتکب بشوید.

س: بدوی می‌شود دیگه، درست است؟

ج: بله؟

س: این جا دیگه شک بدوی می‌شود نسبت به لباس

ج: بله، شک بدوی می‌شود. اگر حالت سابقه‌اش استصحاب است استصحاب می‌کنیم، قاعده طهارت، قاعده طهارت؛ جا به جا، همین طور، این فرمایش ایشان؛ آیا این فرمایش تمام است یا تمام نیست ان شاءالله فردا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.